

نقش قراین درون متنی و برون متنی در مراتب ترادف واژه های قرآن

دکتر اعظم پرچم^۱

زهرا انصاری طادی^۲

چکیده

ترادف از جمله پدیده های مهم زبانی است که از دیرباز نظراتی مختلف در باره آن وجود داشته است. زبان شناسان متأخر، علت این اختلاف را عدم تعریف دقیق و جامع از این مسئله دانسته اند و پس از بیان تعریف ترادف، ترادف کامل را انکار نموده، و یا تحت شرایط سختی آن را می پذیرند. آنان رابطه اشتراک و افتراق واژه ها را مطرح کردند و در این خصوص، به نظریه ترادف سیاقی و جزئی رسیدند، ولی در باره تک تک واژه ها پژوهشی مستند ارایه نکردند.

بافت و سیاق به عنوان مبنای اصلی ساخت کلام، نقشی عمده در فهم مراد متکلم دارد و کشف آن مبتنی بر در نظر گرفتن قراین کلام است و در مواردی تنها راه رسیدن به دلالت الفاظ بر معانی است. ولی با وجود مطالعات و تحقیقات زیاد در زمینه فهم واژگان مترادف قرآن، این روش کم تر مورد توجه قرار گرفته است.

قرآن پژوهان هر چند ترادف واژه های قرآن را بررسی کرده و کتاب های ترادف در قرآن را نوشته اند، ولی بیش تر تلاششان را بر لغت گذاشته و در آثارشان به نقش اساسی قراین آیات در تعیین مراتب ترادف اشاره نکرده اند.

این پژوهش، ضمن بررسی لغوی واژه ها، نوع ترادف جزئی، سیاقی و کامل آن ها را براساس قراین درون متنی و برون متنی موجود در آیات قرآن، مشخص می نماید و توسعه واژگان مترادف را که برگرفته از متن قرآن است بررسی می کند. از جمله دستاوردهای این روش پیدایش شبکه معنایی واژه های مترادف قرآن و زایش مترادف های جدید در بستر آیات است.

واژگان کلیدی: قرآن، قراین، ترادف جزئی، ترادف کامل، ترادف سیاقی.

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان، نویسنده مسئول azam.parcham@gmail.com

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان z.ansari2060@gmail.com

مقدمه

هر چند تحقیقاتی فراوان دربارهٔ ترادف یا عدم ترادف واژگان در قرآن صورت گرفته است لکن در تمام موارد تبیین عدم ترادف و اثبات ترادف جزئی براساس معنای وضعی لغات بوده است و آیاتی از قرآن نیز به عنوان شاهد مثال در این زمینه وارد شده است؛ چون در بررسی های قرآنی، واژه‌ها براساس بافت‌های مختلف، معانی و مصادیقی متفاوت و جدید به خود گرفته‌اند این پرسش به وجود می‌آید که آیا بافت و سیاق‌های مختلف می‌تواند ترادف در حیطةٔ مصداق ایجاد کند؟ و در صورت مثبت بودن چه نوع ترادفی؟، از طرف دیگر چه نوعی از ترادف بین واژه‌هایی که در معنای وضعی از هم متباین هستند و در بستر آیات هم‌معنا گردیده‌اند، وجود دارد؟ با توجه به این نکته که تحلیل واژگان بر اساس سیاق میزان، قرار دادن خود قرآن است و نتایج حاصل از آن اطمینانی بیش تر دارد و هم چنین اهمیت سیاق، به عنوان یکی از قواعد مهم در فهم معنای قرآن و مقصود متکلم، ضرورت چنین تحقیقی احساس شد.

پژوهش در زمینهٔ ترادف از دوره های اولیهٔ زبان و ادبیات عربی مورد توجه زبان شناسان و ادیبان بوده و دانشمندان زیادی در این زمینه قلمفرسایی کرده‌اند. گفته شده سیبویه (۱۸۰ق) نخستین کسی است که به پدیدهٔ ترادف اشاره کرد و اصمعی (۲۱۶ق) اولین کسی است که در این زمینه کتابی مستقل نوشت.

از اوایل قرن سوم کتاب‌هایی دربارهٔ اسم‌های متعدّد بعضی اشیا مثل شمشیر، سنگ، عسل و شتر تألیف شد که این کتاب‌ها در قرون بعد مبنای تألیف معاجم لغت قرار گرفت. رسانی (۳۸۴ق) نخستین کسی است که نام مترادف بر کتابش گذاشت. در خصوص «مترادفات قرآن» تنها در دورهٔ معاصر تألیفاتی مستقل به منصفهٔ ظهور رسید که مهم‌ترین آن‌ها «الترادف فی القرآن الکریم» اثر «محمد نور الدین المنجد» است. البته اگر کتاب‌های «غریب القرآن» که در آن‌ها به ذکر مترادف‌های الفاظ غریب قرآن پرداخته است، جزء آثار مربوط به مترادفات قرآن کریم دانسته شود، بیش تر تألیفات به قرون اولیه می‌رسد. دانشمندان اسلامی همگی در سه قرن اول به وجود ترادف در زبان عربی و قرآن کریم باور داشته‌اند و کسی ترادف را انکار نمی‌کرده است تا این که کسانی پیدا شدند و بر دیگران فخر فروختند که برای یک شیء ده‌ها و بلکه صدها اسم می‌دانند،

این فخر فروشی دیگران را برانگیخت که بر آنان خرده بگیرند و بگویند: آن شیء بیش از یک اسم ندارد و بقیه، صفات آن شیء، به‌شمار می‌روند.

آورده‌اند که اصعمی می‌گفت: من برای مفهوم سنگ هفتاد اسم می‌دانم و «ابن خالویه» (۷۳ق) مباحثات می‌کرد که برای مفهوم شمشیر پنجاه اسم می‌داند. بعد «ابو العلاء» (۴۴۹ق) هر که را که برای سگ هفتاد اسم نمی‌دانست، ناسزا می‌گفت. فیروزآبادی کتابی نوشت که در آن برای اشیا میان دو تا هزاران اسم یاد کرده و آن را «الروض المألوف فیما له اسمان الی الالوف» نام نهاده بود. تکثر و تفاخر، جدالی را میان دانشمندان اسلامی برانگیخت و گروهی را به انکار مترادف وا داشت، اولین کسی که مترادف را انکار کرد، ابن الاعرابی (۲۳۱ق) بود، سپس ابو العباس ثعلب (۲۹۱ق)، ابوبکر انباری (۳۲۸ق)، ابن درستویه (۳۴۷ق)، ابن فارس (۳۹۵ق) و ابو هلال عسکری (۳۹۵ق) از او پیروی کرده‌اند. راغب اصفهانی (۵۰۲ق) و زمخشری (۵۳۸ق) در میان قدما، منجد، بنت الشاطیء، عسکری و مصطفوی در میان معاصران از دیگر منکران مترادف به‌شمار می‌روند (نکونام، ۱۳۸۴: ۸۴؛ بنت الشاطیء، ۱۳۷۶: ۲۲۰). از جمله آثار مهم در زمینه مترادف می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- اسماء الخیل نوشته ابو عبیده معمر بن مثنی (۲۱۰ق)
- ما اختلف لفظه و اتفق معناه از اصمعی (۲۱۶ق)
- اسماء السحاب و الرياح و الامطار تألیف ابراهیم بن سلیمان الزیادی (۲۴۹ق)
- اسماء الدواهی عند العرب تألیف مبرّد (۲۸۶ق)
- الروض المسلول فیما له اسمان الی الالوف از فیروز آبادی (۸۱۷ق)
- و کتاب‌ها و مقالات معاصر نظیر المترادف فی اللغة از حاکم مالک زیادی (۱۴۰۰ق)
- المترادف فی اللغة از خلیل سکا کینی (معاصر)
- الشتراک و المترادف از محمد تقی حکیم (معاصر)
- ظاهرة المترادف بین القدماء و المحدثین از احمد مختار عمر (معاصر)
- مقاله بررسی نمادهای مترادف و تحلیل آن‌ها در تفسیر مجمع البیان نوشته محسن قاسم‌پور، عباس اقبالی، مرضیة صالح‌پور که ضمن آوردن پیشینه مترادف در زبان ادبی و اشاره به دیدگاه‌های موافقان و مخالفان و تحلیل آن، مترادف در علوم قرآن و جایگاهش در مجمع البیان را مورد ارزیابی قرار داده و به

این نتیجه رسیده‌اند که طبری به ترادف تامّ قایل نبوده و اگر در تفسیر مجمع البیان از کلمات متقارب المعنی سخن گفته صرفاً بری تفهیم و تقریب به ذهن مخاطب بوده و حداکثر اعتقاد به نوعی ترادف جزئی داشته‌است. مقاله مذکور از جایگاه لغت به تقارب معنا اشاره کرده است و روش آن برای این تحلیل، از منظر سیاق و بافت‌های مختلف قرآن و قراین برون متنی و درون متنی نبوده است؛ علاوه بر این که تعیین ترادف کامل و سیاقی واژه‌ها مدّ نظر این مقاله نیست.

- و آثار متعدّد دیگر.

۱- پیشینه پژوهش

کتاب‌ها و مقالاتی که به عنوان مصادر و منابع این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است:

۱- ابو هلال عسکری (۱۳۶۳) کتاب فروق اللغات را در انکار ترادف نوشت. وی واژگان زیادی را بررسی لغوی کرده ولی تنها در حیطة لغت از آیات قرآن استفاده کرده است. به نظر می‌رسد کتاب‌های لغت و اشعار جاهلیت تنها منبع زبان شناسان متقدّم بوده و از سیاق آیات قرآن بهره‌ای نبرده‌اند؛

۲- دکتر رمضان عبدالتواب (۱۳۶۷) در کتاب مباحث فی فقه اللغة، تنها چند واژه را که دیگران براساس لغت و شعر عرب بررسی کرده‌اند، نقل و به همین مقدار بسنده کرده است؛

۳- عایشه بنت الشاطیء (۱۹۷۱) در کتاب اعجاز بیانی خود با بررسی ۱۰ واژه و هم معنای آنها، کاری ارزشمند و کم نظیر انجام داده و براساس تفسیر آیات، عدم ترادف الفاظ قرآن را آشکار کرده است. هر چند به دلیل نپرداختن به سیاق، اشتراک و افتراق واژه‌ها را مشخص نکرده است؛

۴- نورالدین المنجد (۱۹۹۷) در کتاب ترادف خود حدود ۲۰ واژه و مترادفات آن را در قرآن بررسی کرده است. ایشان در بیان تفاوت معنایی واژگان بر لغت تکیه کرده و در برخی موارد از ظاهر آیات قرآن بهره گرفته است؛

۵- نورالدین بن نعمة الله جزایری، فروق اللغات فی التمییز بین مفاد الکلمات، چاپ محمّد رضوان الدایة، تهران ۱۳۷۵؛

۶- سید علی میر لوحی (۱۳۹۲) نیز در کتاب مترادف در قرآن بیش از ۲۵۰ واژه و مترادفاتش را به روش لغوی و هم‌چنین استناد به ظاهر آیات بررسی کرده ولی قراین لفظی و عقلی رادر آیات مورد توجه قرار نداده است.

با نگاهی اجمالی به دیدگاه‌های موافقان مترادف و منکران آن روشن می‌شود که آنان بر اساس تعریفی واحد از مترادف اظهار نظر نکرده و لذا مقاصد یکدیگر را به درستی مورد توجه قرار نداده‌اند.

۲- اهداف پژوهش

هدف در این پژوهش بررسی تعدادی از واژگان مترادف قرآن براساس سیاق آیات و تعیین رابطه بین معنای این واژه‌ها می‌باشد که تا کنون کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. این روش ملاک قرار دادن خود قرآن در زمینه مترادف یا عدم مترادف الفاظ آن است.

۳- پرسش‌های پژوهش

پرسش‌های پژوهش عبارتند از:

- ۱- نقش و کارکرد سیاق در معنای واژگان چیست؟
- ۲- اشتراک / افتراق معنایی و رابطه واژه با دیگر مترادف هایش چیست؟
- ۳- مترادف سیاقی، مترادف جزئی در میدان معنایی واژگان مترادف قرآن چگونه است؟
- ۴- مترادف کامل واژگان در حیطه مصداق بر اساس بافت و سیاق آیات چگونه است؟

۴- روش تحقیق

نوع مطالعه و روش بررسی پاسخگویی به سؤالات در پژوهش حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی است و از متون و منابع مختلف اعم از سیاق قرآن، کتب لغت و اشعار عرب، تفسیر و جوه و هم‌چنین، مقالات استفاده شده است. در بازگردان آیات به زبان فارسی، در اکثر موارد از ترجمه استاد الهی قمشه‌ای استفاده شده است.

کتاب مترادف و مقالات مربوط به آن، براساس معانی وضعی لغات به تعیین مترادف یا عدم آن پرداخته‌اند، ولی مقاله حاضر به معنای کاربردی یا استعمالی واژگان در قرآن نظر دارد و بر اساس قراین موجود در آیات، نوع مترادف را در واژگان قرآنی تعیین می‌نماید. در این مقاله فقط به واژه‌هایی که مترادف جزئی دارند و یا متقارب المعنی هستند بسنده نشده بلکه به واژه‌هایی پرداخته

شده که در وضع لغوی مترادف جزئی دارند ولی در بافت و سیاق قرآن از حیطة مصداق دارای مترادف کامل می‌شوند و در مرحله بعد واژه‌هایی که دارای معانی متباین از هم هستند ولی در سیاق و بافت آیه هم معنا شده‌اند نیز بررسی گشته که به نام مترادف سیاقی مطرح است. لازم به ذکر است هیچ کتاب یا مقاله‌ای به بررسی مترادف کامل و سیاقی در گستره واژه‌های قرآن نپرداخته هرچند که در کتب زبان‌شناسی به مترادف سیاقی اشاره شده است. هر یک از معتقدان به مترادف و منکران آن برای تأیید دیدگاه خود و نقض دیدگاه مقابل شواهد و ادله‌ای را یاد کرده‌اند که اینک به بیان و بررسی هر کدام از آن‌ها پرداخته می‌شود.

۵- دلایل منکران مترادف

منکران مترادف معتقد به وجه تسمیه و علل نام‌گذاری و نیز قایل به تمایز الفاظ مترادف در مفهوم وصفی هستند و میان آن‌ها و صفات فرق می‌گذارند و به توفیقی بودن لغت معتقد هستند. آن‌ها مترادف را در لغت امری اصیل نمی‌دانند و می‌گویند اعتقاد به مترادف در اصل لغت مغایر و مخالف با حکمت پروردگار و وضع لغت است؛ زیرا لفظ مترادف در برابر مترادف خود خالی از فایده و لغو می‌گردد و واضع حکیم کار عبث و لغو نمی‌کند. آن‌ها توهّم مترادف در الفاظ به ظاهر مترادف را ناشی از خطا در فهم لغت عرب و دلایل بلاغی مثل مجاز و استعاره می‌دانند. این گروه مترادف را با میزان عقل و منطق مورد بررسی قرار داده‌اند و برای وجود آن مجوز عقلی و منطقی نیافتند، ایشان میان دو سطح کاربرد زبان فرق می‌گذارند: گفتمان عمومی و گفتمان خواصّ که مقتضی دقت در دلالت معنوی الفاظ است. دلیل بر این امر، گفته ابو هلال عسکری درباره لبّ و عقل است. او می‌گوید تفسیر لبّ به عقل برای تقریب معنا به ذهن در گفتمان عمومی درست است؛ زیرا میان دو لفظ در بخش عمده‌ای از معنا تطابق وجود دارد و بدیهی است که این غیر از بیان دقیق معانی خاصّ لفظ است. (میرلوحی، ۱۳۹۲: ۹۴). ابو هلال، کتاب خود «الفروق اللغویة» را برای این هدف تألیف کرده است که در آن به بیان تفاوت مدلول و معنای کلماتی پیردازد که آن‌ها را مترادف یکدیگر خوانده‌اند. او کتاب خود را با فصلی در بیان این حقیقت که تفاوت الفاظ در یک زبان، موجب تفاوت معانی آن‌ها است آغاز می‌کند، و چنان که از این عنوان بر می‌آید به عقیده وی هرگاه در یک زبان، دو کلمه برای یک معنا به کار رود یا دو نام روی یک چیز نهاده

شود، هر یک از این دو کلمه یا دو نام مضمونی متفاوت با مضمون کلمه یا نام نخست را ایجاد می‌کند، و اگر نه باید کلمه یا نام دوم را «زایده» دانست که به وجودش نیازی نیست. او خود می‌گوید که عالمان محقق به همین نظریه گرویده‌اند، (بنت الشاطیء، ۱۳۷۶: ۲۲۴) و این در حالی است که موافقان تنها به شهادت عینیت و وجود آن در واقعیت لغت اکتفا کرده‌اند.

چنین به نظر می‌رسد که قدما به کلی منکر مترادف نبودند و تنها در صدد برآمده بودند که با افراط عده‌ای در زمینه تکثیر اسامی برای اشیا مقابله کنند. آورده‌اند که ابن الاعرابی در عین حال که از منکران مترادف به شمار می‌رود، «زبن» و «ضیق» را مترادف می‌دانست و برای تأیید پدیده مترادف به آیه شریفه «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (اسراء/۱۱۰) استشهاد می‌جست. (منجد، ۱۹۹۷: ۳۸)

۶- دلایل موافقان مترادف

موافقان با اندک تقابلی الفاظ را هم معنا تلقی کرده‌اند بی آن‌که به تطابق کامل در معنا توجه کنند. با توجه به این که از شرایط مترادف اتفاق کامل در معنا است و همین روش سبب گسترش مترادفات شد، آن‌ها معتقد هستند مترادف به عنوان یک ویژگی زبان واقعی، متعارف و رایج میان اهل زبان است. باید عنایت داشت که در زبان واقعی گاهی یک معنا به دو تعبیر می‌آید بدون آن‌که به فروق لغوی آن توجه شود. ابن جنی در فصلی از کتاب خصائص با نام تلاقی المعانی علی اختلاف الاصول و المبانی می‌گوید: مترادف فصلی نیکو و مطلوب در علم لغت عربی است و از دلایل قوی و محکم شرافت این زبان است. (منجد، همان: ۵۸) موافقان، مترادف در لغت را یک واقعیت عینی و انکار ناپذیر می‌دانند و برای اثبات آن به انبوه الفاظ مترادف که از زبان عرب در قالب نظم و نثر شنیده‌اند، استدلال می‌کنند.

راز اختلاف نظر میان دانشمندان در زمینه وجود مترادف در زبان عربی و قرآن بیش تر در نبودن سخن واحد در میان آنان است. ریشه اصلی اختلاف میان این دو گروه در این دانسته شده است که آنان تعریفی واحد را اساس بحث قرار نداده‌اند؛ لذا هر کس چیزی را انکار می‌کند که دیگری هم منکر آن است و چیزی را اثبات می‌کند که دیگری هم آن را اثبات می‌کند. منکران میان معنای وضعی واژگان فرق قایل می‌باشند در حالی که معتقدان آن را انکار نمی‌کنند و خلاصه آن‌که

منکران، مترادف را عبارت از اتحاد دو یا چند واژه در معنای وضعی می‌دانند اما معتقدان مترادف را عبارت از اتحاد دو یا چند واژه در معنای استعمالی می‌دانند؛ اهل زبان به هنگام کاربرد واژگان تنها به معنای استعمالی آن‌ها توجه دارند. به نظر می‌رسد که مترادف ناظر به معنای وضعی واژگان نیست، بلکه بیش‌تر ناظر به معنای استعمالی واژگان است.

۷- مترادف در لغت

الرّدْف: ما تبع الشيء و كل شيء تبع شيئاً فهو ردفه، و اذا تتابع شيء خلف شيء فهو الترادف. اصل مترادف از ریشه ردف، به معنای پی در پی بودن چیزی است؛ گفته می‌شود: مترادف القوم: تتابعوا، یعنی قوم پشت سر هم آمدند؛ هر چیزی که پشت سر دیگری است؛ ردیف آن واقع می‌شود. گفته شده از مرادفة البهيمه آمده که سوار کردن دو نفر یا بیش‌تر بر پشت حیوان می‌باشد. هنگامی که دو نفر پشت سر هم بر یک مرکب سوار می‌شوند مترادفان گفته می‌شوند. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۲/۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵۰۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱۴/۹)

۷-۱: انواع مترادف

با توجه به اختلاف اهل زبان قدیم در تعریف مترادف، زبان‌شناسان معاصر مترادف را به انواعی تقسیم بندی کرده و بین مترادف کامل که یا اصلاً وجود ندارد یا به صورت نادر است و سایر مترادفات تفاوت قایل شده‌اند.

۷-۱-۱: مترادف کامل: زمانی است که دو لفظ به طور کامل بر هم منطبق باشند و اهل زبان هیچ تفاوتی بین آن‌ها احساس نکنند و در تمام بافت‌ها بتوانند جایگزین یکدیگر شوند. (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۱۷۹-۱۸۵)

۷-۱-۲: شبه مترادف: زمانی است که دو لفظ چنان به هم نزدیک هستند که برای غیر متخصص تفکیک میان آن‌ها دشوار باشد بسیاری از مردم غافل از این تفاوت آن دو را به جای هم به کار می‌برند، مثل کلمات عام، سنة و حول که در یک سطح زبان یعنی قرآن آمده‌اند. (همان)

۷-۱-۳: تقارب معنایی یا مترادف جزئی: این نوع، هنگامی تحقق می‌یابد که معانی به هم نزدیک باشند؛ اما حداقل با یک نشانه مهم هر لفظ با لفظ دیگر متفاوت است. مثل واژگان قرآنی حلم و رؤیا که از جهاتی شباهت و از جهاتی تفاوت دارند. (همان)

۷-۱-۴: **ترادف سیاقی:** به این نوع ترادف در کتاب‌هایی نظیر معنا شناسی مختار عمر — که دسته‌بندی نسبتاً کاملی از انواع ترادف ارائه کرده — اشاره نشده است. منجد در کتاب ترادف بعد از بیان اختلاف نظر پیشینیان و تقسیم‌بندی معاصران درباره ترادف، از قول ایشان نقل می‌کند که از شرایط ترادف قابلیت جابه‌جایی دو مترادف در همه سیاق‌ها است و اگر تنها جابه‌جایی در بعضی سیاق‌ها مورد نظر باشد، ترادف کامل صدق نمی‌کند (منجد، ۱۹۹۷: ۷۳-۷۸). وی هم‌چنین در بخش بررسی مترادفات قرآنی کتابش به مسئله سیاق اهتمام دارد. برای مثال درباره تفاوت واژگان آب و ولد می‌گوید: در سیاق کلی قرآن هر جا مسئله تربیت مورد نظر باشد، قرآن واژه آب و هر جا بار معنایی عاطفی مورد نظر باشد، واژه والد را به کار برده است.

۷-۱-۵: **استلزام:** یعنی وقتی **a** مستلزم **a** است در تمام موارد ممکنه که **a** در آن صادق است **a** هم صادق است. برای مثال لازمه جمله محمد ساعت ده از بستر برخاست این است که محمد قبل از ساعت ده در بسترش بوده باشد (مختار عمر، همان: ۱۷۹-۱۸۵)

۷-۱-۶: **تعبیر مشابه یا جمله‌های مترادف:** هنگامی است که دو جمله یک معنا را در یک زبان داشته باشند، برای مثال «ختم الله علی قلوبهم» و «طبع الله علی قلوبهم» که در قرآن با نام متشابه القرآن یاد می‌شود. (همان)

۷-۱-۷: **ترجمه:** زمانی صدق می‌کند که دو تعبیر یا دو جمله در دو زبان یا در یک زبان هنگام اختلاف سطح گفتمان با هم مطابق باشد، مثلاً متن علمی به زبان رایج یا متن شعری به نثر ترجمه شود. (همان)

۷-۱-۸: **تفسیر:** هر تفسیر ترجمه است نه بالعکس به طوری که درجه فهم یک زبان از شخصی به شخص دیگر متفاوت است و آن‌چه تفسیر شخصی به شمار می‌آید گاهی برای شخص دیگر تفسیر محسوب نمی‌شود (همان)

۲-۷: آثار ترادف

برای ترادف آثار مثبتی گفته شده از جمله توسعه فصاحت و بلاغت و تفنّن در کلام، سهولت در نطق، تأکید، مبالغه و توسعه در زبان. هم‌چنین آثار منفی برشمرده گشته از جمله سختی ترجمه،

مخالفت با فصاحت که تضاد در آثار ترادف به نوع دیدگاه زبان شناسان بر می‌گردد. (نکونام، ۱۳۸۴: ۹۷-۹۸)

۸- ترادف در قرآن کریم

ترادف یا عدم ترادف در قرآن از جمله مسائلی است که فکر و نظر دانشمندان علوم قرآنی را از دیر باز به خود معطوف داشته و حاصل آن کتاب‌ها و مقالاتی است که در مورد واژه‌های به ظاهر مترادف قرآن و فروق آن‌ها تدوین شده است. از عوامل مهم کشف معنای واژگان قرآن، قراین درون متنی و برون متنی آیه است و در برخی از موارد تنها راه رسیدن به دلالت الفاظ بر معنای است. «زرکشی در فصلی از کتاب البرهان، درباره اموری که به هنگام مشکل شدن به تعیین معنا کمک می‌کند، نوشته است: چهارم سیاق است که به تبیین امور مجمل و تخصیص دادن عام و مقید کردن مطلق و تنوع دلالت رهنمون می‌شود و این از بزرگ ترین قراینی است که بر مراد متکلم دلالت می‌کند و هر کس آن را وا نهد در دیدگاهش به اشتباه دچار شود. به آیه "ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ" (دخان/۴۹)، «بچش همانا تو بلندمرتبه و اهل کرامتی» بنگر تا دریابی که چگونه بافت آن بر ذلیل و حقیر بودن دلالت دارد. (پرچم و شاملی، ۱۳۸۹: ۴۴)

۸-۱: مخالفان ترادف در قرآن

مخالفان ترادف در قرآن به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۸-۱-۱: کسانی که ترادف را از نظر لغوی جایز می‌دانند ولی از نظر فصاحت روا نمی‌شمارند و می‌گویند پاره ای از الفاظ هر چند از نظر معنا مترادف هستند، اما از نظر لفظ با هم تفاوت دارند و برخی از نظر فصاحت بهتر از بعضی دیگر است و به سبب سهولت تلفظ یا دلنشینی آوا و آهنگ بر الفاظ دیگر ترجیح دارند؛

۸-۱-۲: کسانی که از اعتقاد به وجود ترادف در قرآن خودداری می‌کنند و می‌گویند تا حدی ممکن باید از قول به ترادف در واژه‌های قرآن اجتناب کرد؛

۸-۱-۳: کسانی که ترادف را در زبان عربی بر وجه عموم و به‌ویژه در قرآن کریم رد می‌کنند؛

۸-۱-۴: کسانی که گاهی ترادف را انکار و گاهی اثبات می‌کنند.

۸-۲: موافقان مترادف در قرآن

کسانی هستند که بر اساس حدیث احرف سبعة موافق مترادف در قرآن به شمار می‌آیند. این حدیث از طرق مختلف از روایان اهل سنت نقل شده که مخالف با روایات صحیح شیعه است. در یکی از این طرق این چنین از پیامبر (ص) روایت شده است: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَيَّ سَبْعَةَ أَحْرَفٍ فَأَقْرَأُوا وَلَا حَرَجَ وَلَكِنْ لَا تُحْتَمُوا ذِكْرَ رَحْمَةٍ بِعَذَابٍ وَلَا ذِكْرَ عَذَابٍ بِرَحْمَةٍ». (خوبی، ۱۴۰۷: ۱۷۵) «این قرآن بر هفت لفظ نازل شده پس بخوانید و باکی نیست و لکن ذکر رحمتی را با عذابی و ذکر عذابی را با رحمتی گرد نیاورید.»

از جمله مسایلی دیگر که طرفداران مترادف ذکر کرده اند تأکید است؛ زیرا در نظر ایشان در مترادف نوعی تأکید وجود دارد و آن یا به وسیله آوردن لفظ مترادف و یا با عطف واژه مترادف محقق می‌شود.

از دیگر دلایلی که موافقان مترادف در قرآن مطرح کرده اند، مسئله متشابهات در قرآن و انواع آن است؛ زیرا جایگزینی کلمه ای با کلمه دیگر در دو آیه همسان نوعی از متشابه در قرآن است. آخرین دلیل موافقان مترادف در قرآن نیازمندی علم تفسیر به مترادفات است چون شاید تفسیری نباشد که برای تقریب معنی به ذهن خواننده و توضیح واژگان مشکل قرآن خالی از ذکر مترادف باشد.

بر اساس نظرات موافقان و مخالفان مترادف، می‌توان گفت مترادف کامل بین واژگان وجود ندارد ولی در حیطه استعمالی یا کاربردی نوعی از مترادف دیده می‌شود.

همان طور که بیان شد در معنای وضعی لغات مترادف وجود ندارد ولی برخی واژه‌ها در بافت و سیاق آیات، متقارب المعنی شده‌اند، از این جهت بررسی سیاق آیات در نشان دادن نوع مترادف واژه‌ها امری ضروری است و از طرف دیگر واژه‌ها ساحتی دیگر در بافت آیات پیدا کرده‌اند به گونه ای که دو یا چند واژه‌ای که هیچ ارتباطی با هم ندارند و در معنای وضعی با هم متباین هستند، در بافت آیه مترادف می‌شوند، در کتب مترادف به این دسته از واژه‌ها نام مترادف سیاقی نهاده‌اند.

۸-۳: انواع مترادف در قرآن کریم

۸-۳-۱: مترادف جزئی: این نوع، زمانی تحقق می‌یابد که معانی به هم نزدیک باشند؛ اما حداقل با یک نشانه مهم هر لفظ با لفظ دیگر متفاوت باشد. برای این مورد می‌توان به واژگان هر حوزه معنایی به طور مستقل اشاره کرد؛ به ویژه آن گاه که دایره حوزه را محدود و به تعدادی مشخص از واژگان بسنده کنیم. نظیر واژگان قرآنی حلم و رؤیا که از جهاتی شباهت و از جهاتی تفاوت دارند (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۱۷۹-۱۸۵)

رابطه واژگان در مترادف جزئی شامل عام و خاص مطلق و یا عام و خاص من وجه است.

۸-۳-۲: مترادف کامل: زمانی است که دو لفظ به طور کامل بر هم منطبق باشند و اهل زبان هیچ تفاوتی میان آن‌ها احساس نکنند و در تمام بافت‌ها بتوانند جایگزین یکدیگر شوند. (همان) باید توجه داشت که در هیچ زبانی مترادف مطلق وجود ندارد؛ یعنی هیچ دو واژه‌ای را نمی‌توان یافت که در تمامی جملات زبان بتوانند به جای همدیگر به کار روند و تغییری در معنای آن‌ها زنجیره پدید نیاید. از جمله دلایل عدم امکان وقوع مترادف کامل، محیط کاربردی متفاوت، تعلق داشتن به گونه‌ها و لهجه‌های مختلف، داشتن بار عاطفی متفاوت و دیگر موارد را می‌توان نام برد. (پالمر، ۱۳۶۶: ۱۰۵-۱۱۳؛ صفوی، ۱۳۸۷: ۱۰۶-۱۰۹) به عبارت دیگر دو واژه که در لغت با هم اشتراک و افتراق معنایی داشته، در آیه‌ای از نظر مصداق بنابر بافت‌های مختلف آیه دارای مترادف کامل می‌شوند، مانند: خوف و خشیت در انبیا که ایشان در مراحل بالای ترس از خداوند هستند و خوف و خشیت آنان در برابر پروردگار مترادف کامل دارد، ولی همین خوف و خشیت در مؤمنان و سایر انسان‌ها دارای مراتب است و مترادف جزئی دارد (پرچم و شاملی، ۱۳۸۹: ۵۳)

۸-۳-۳: مترادف سیاقی: برخی از زبان‌شناسان معاصر به دنبال انکار مترادف کامل، هم معنایی را ذیل روابطی چون شمول معنایی، استلزام معنایی، جزء واژگی و جز این‌ها بیان کرده‌اند؛ آن‌ها هم‌چنین نوعی از هم معنایی، به نام هم معنایی بافت مقید را معرفی کرده‌اند که در آن دو واژه به دلیل قرار گرفتن در یک بافت زبانی خاص هم معنا می‌شوند، برای مثال دو واژه بگير و بخر هم معنا نیستند ولی در دو جمله نان بگير یا نان بخر می‌توان آن‌ها را به جای همدیگر به کار برد. (پالمر، همان: ۱۱۳؛ صفوی، همان: ۱۰۹)

به عبارت دیگر دو واژه قرآنی که در کتب لغت به عنوان مترادف ذکر نشده‌اند و مترادف آن‌ها به ذهن متبادر نمی‌شود، دلیل مترادف آن‌ها قراین برون‌متنی و درون‌متنی آیه است. در مترادف سیاقی، واژه معنایی خارج از معنای معهود و مکتوب در کتب مترادف می‌گیرد که این معنا به لحاظ قرار گرفتن در سیاق آیه شکل گرفته است.

در ادامه تعریفی مختصر از قراین و انواع آن برای آشنایی بیش‌تر بیان می‌شود؛ زیرا روش این پژوهش توجه به قراین درون‌متنی و برون‌متنی در آیات قرآن است.

۹- قراین

قراین جمع قرینه و در کتب لغت برای این واژه معانی متعدّد ذکر شده است، مانند علامت، آن‌چه که دلیل فهم مطلبی یا پیدا کردن مجهولی یا رسیدن به مقصدی باشد، (معین، ۱۳۷۱: ۲/۲۶۷۱) و یا امری که بر چیزی دلالت کند بدون این‌که در آن چیز استعمال گردد. (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۵۴۷۶/۱۰) قراین اموری است که به نحوی ارتباط لفظی یا معنوی با کلام داشته باشد و در فهم معنا و کلام و درک گوینده مؤثر گردد خواه پیوسته به کلام - قراین متصل - و خواه گسسته از کلام - قراین منفصل - باشد، خواه از مقوله الفاظ باشد که آن را قراین لفظی می‌نامند و یا از مقوله الفاظ نباشد، مانند شرایط و موقعیت صدور کلام، صفات و ویژگی‌های مستکلم، مانند صفات خداوند، حالات و مشخصات مخاطب، برهان‌های عقلی، حقایق علمی و وقایع خارجی مربوط به مفاد کلام، که آن را قراین غیرلفظی و یا قراین لّبی و معنوی به معنای عقلی می‌نامند.

امور نامبرده را از آن جهت قرینه می‌نامند که همراه با کلام، بر معنا و مدلول کلام دلالت می‌کند. (رجبی، ۱۳۸۳: ۸۴) در نظر گرفتن قراین کلام برای فهم مقصود گوینده، روش عقلایی در همه زبان‌ها و فرهنگ‌ها است ولی نکته مهم آگاهی از انواع مختلف قراین و نقش هر یک از آن‌ها در فهم مقصود و مفاد آیات است. بخشی مهم از خطاها و نقصان‌هایی که در تفسیر قرآن رخ داده است، نتیجه عدم توجه به قراین است. قراین متصل به متن، شامل شأن نزول‌ها، سبب نزول، مقام و لحن سخن می‌شود و قراین منفصل فراگیرنده آیات دیگر قرآن، روایات، توجه به مجاز و کنایه در آیه است. (بابایی، ۱۳۷۹: ۱۱۰-۱۱۸)

۹-۱: قراین پیوسته

قراین پیوسته در کلام به کار رفته و کلام را از معنای ظاهری اش منصرف و یا آن را تأیید می‌کند. این دسته از قراین خود از دو دسته قراین پیوسته لفظی و غیر لفظی تشکیل شده است.

۹-۱-۱: قراین پیوسته لفظی

به کلمات و جمله‌هایی که پیرامون واژگان یا عبارت مورد تفسیر قرار گرفته‌اند، به لحاظ آن که خصوصیتی را برای کلام ایجاد می‌کنند که اگر به تنهایی گفته شود، فاقد آن است، قراین پیوسته لفظی گویند. در حقیقت این دسته از قراین، نوعی ویژگی برای واژگان یا عبارت و یا یک سخن هستند که بر اثر همراه بودن آن‌ها با کلمه‌ها و جمله‌های دیگر به وجود می‌آید. این نوع قراین همان گونه که از نام آن پیدا می‌باشد به کلام پیوسته است و شامل سیاق کلمات، سیاق جملات و سیاق آیات می‌شود.

۹-۱-۱-۱: **سیاق کلمات:** منظور از سیاق کلمات، عبارت از ساختار معنایی کلی حاکم بر مجموعه‌ای از کلمات درون یک جمله یا آیه است (رجبی، ۱۳۸۵: ۱۱۳). این نوع سیاق، از قراین لفظی پیوسته به کلام بوده و قرینه بودن آن و تأثیرش در تعیین و حدود معنای واژه‌ها از قوی‌ترین قراین سیاقی است.

۹-۱-۱-۲: **سیاق جملات:** منظور از سیاق جملات، آن است که یک جمله از قرآن کریم، قرینه‌ای برای جمله‌ای دیگر در همان آیه قرار گیرد و در تعیین مقصود از جمله دیگر مؤثر واقع شود. در این جا چون سیاق جملات درون یک آیه مورد بررسی قرار می‌گیرد، به آن سیاق آیه نیز گفته می‌شود.

۹-۱-۱-۳: **سیاق آیات:** هر یک از سوره‌های قرآن اغلب از مقطع‌هایی متعدد تشکیل شده است که آیات هر مقطع، دارای معانی و مبانی مرتبط هستند. مجموع این مقطع‌ها و نصوص، غرض و هدف اصلی سوره را بیان می‌کنند. منظور از سیاق آیات نیز، آیات واقع شده در هر یک از این مقاطع است که همراه با هم و در کنار یکدیگر، موضوع و غرضی واحد را دنبال می‌کنند. ارتباط آیات یک مقطع، ارتباطی سیستماتیک و پویا است که هدف اصلی سوره را دنبال می‌کند. با وجود این ارتباط و تناسبی که بین آیات یک مقطع وجود دارد؛ می‌توان گفت: سیاق آیات به تعدادی از

آیات یک سوره گفته می‌گردد که دارای موضوع و غرضی یکسان است و در مجموع با وحدت کلی سوره هماهنگ و متناسب است. سیاق آیاتی که کم‌تر از یک جمله هستند و همراه با کلمات پیشین و پسین یک جمله را تشکیل می‌دهند، در حکم سیاق کلمه‌ها هستند؛ اما آن دسته از آیات که یک جمله و یا بیش از یک جمله باشند، سیاق آن‌ها در حکم سیاق جملات است و اصل قرینه بودن آن‌ها پذیرفته شده و غیر قابل تردید است.

۹-۱-۲: قراین پیوسته غیر لفظی

این قراین به سه دسته تقسیم می‌شود:

۹-۱-۲-۱: فضای نزول: مقصود از فضای نزول، اموری مانند سبب نزول، شأن نزول، فرهنگ زمان نزول و زمان و مکان نزول می‌شود. امور یاد شده به دلیل آن که آیات در آن اوضاع و احوال و در فضای آن‌ها نازل شده است و از این رو در دلالت آیات مؤثر هستند، از قراین پیوسته آیات به شمار می‌آیند و توجه به آن‌ها در هنگام تفسیر ضرورت دارد.

۹-۱-۲-۲: فضای سخن: که شامل ویژگی‌های گوینده و مخاطب و موضوع سخن می‌شود.

۹-۱-۲-۳: عقل (امور بدیهی عقلی و برهان‌های برگرفته از عقل): عقل یکی از قوای درونی انسان است که به وسیله آن، تفکر و تدبیر و شناخت واقعیت‌ها و ارزش‌ها انجام می‌گیرد.

۹-۲: قراین ناپیوسته

این دسته از قراین همان گونه که از نام آن پیدا است، از کلام جدا می‌باشد و برخلاف قراین پیوسته، که در کلام به کاررفته و کلام را از معنای ظاهری اش منصرف و یا آن را تأیید می‌کند، این دسته از قراین پس از آن که الفاظ و عبارات، معنایی را به شنونده یا خواننده سخن منتقل کرد و مفهومی را ارایه نمود، در نشان دادن مراد جدی گوینده نقش بازی می‌کنند. از همین رو گفته می‌شود: قراین پیوسته در مراد استعمالی و قراین ناپیوسته در مراد جدی اثر می‌گذارند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۱۳۱/۲) که شامل آیات دیگر قرآن، روایات معتبر و اجماع و ضرورت دینی می‌شود.

(پرچم و شاملی، ۱۳۹۱: ۸۱-۱۰۶)

۱۰- بررسی و مطالعه موردی واژگان آیه و اجل

با توجه به اهمیت بافت و سیاق در فهم معنای واژگان قرآن، و برای روشن شدن مطلب در این مقاله، واژگان "آیه" و "اجل" به عنوان مثال با این روش تحلیل می‌گردد و نوع مترادف کامل، جزئی و یا سیاقی آن مشخص می‌شود ولی قبل از آن، آشنایی با معنای لغوی آن‌ها به طور جداگانه حایز اهمیت است.

۱۰-۱: بررسی لغوی واژه "آیه"

لغت‌شناسان دربارهٔ واژه آیه و ریشهٔ آن اتفاق نظر ندارند و نظراتی مختلف در این باره ارائه کرده‌اند. کلمهٔ آیه از یک همزهٔ آغازی، یک مصوت بلند و یک نیم مصوت ترکیب یافته است که در زبان عربی بسیار نادر است.

همین امر لغت‌شناسان را که پیوسته در صدد یافتن اشتقاق کلمه از یک فعل ثلاثی هستند، به اختلاف کشانده است: ایشان نخست می‌بایست ۳ حرف اصلی کلمه را بیابند، سپس بر حسب این که نیم مصوت‌ها واو باشند یا یاء، چند شکل به وجود می‌آید: (أی ی) به معنای تَثْبُت و تَمَكُّث که کسانی چون فراهیدی و راغب، آن را در نظر گرفته‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۴۳۷/۸؛ راغب، ۱۴۱۲: ۱۰۲/۱) (أ و ی) به معنای قصد و عمد که نظر سیبویه و مصطفوی است. (واعظزاده و دیگران، ۱۳۸۸: ۳۸۹/۴؛ مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۸۶/۱) (وَأی) را ابن درید ذیل این ریشه آورده است؛ نظر ابن درید قابل تأمل است زیرا در صرف گاهی واو به همزه قلب می‌شود (مثل إرث و ورث) و با در کنار هم قرار گرفتن دو همزه، دومی به الف تبدیل می‌شود و شکل آی را به وجود می‌آورد که مؤنث آن آیه می‌شود (موسوی، آذرنوش، ۱۳۸۹: ۶۳-۱۰۵) در باره ریشهٔ فعلی کلمه، افعالی ذکر شده است: تَأْيَأُ؛ در جایی ماندن، آهنگ چیزی کردن؛ تَأْيَأُ فِی: در کاری نگرستن. ابن فارس معنای انتظار چیزی داشتن را نیز بر آن افزوده است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۶۷/۱)

ولی به نظر می‌رسد که ریشهٔ این کلمه خود آیه است به معنای علامت ظاهر و مشخص و فعل‌ها از آن مشتق شده‌اند و آیهٔ قرآن آیه نامیده شده چون اول و آخر آن مشخص است و از غیر آن جدا شده و واضح است. کلام فراهیدی در مقایسه با قول سیبویه ارجح است؛ زیرا اگر عین الفعل آن واو باشد برای جمع آن گفته می‌شد: آواء، مثل أهواء و أجواء، جمع «هوی» و «جوی»، و در

اسم مصغّر آن: أُوَيَّةٌ و در اسم فاعل آن آوِيَّةٌ بر وزن «فاعلة» گفته می‌شود؛ مثل راویة و زاویة. در صورتی که برای جمع آن وارد شده: «آیاء»، مانند ازیاء، و اسم مصغّرش «أَيَّه» مثل صُيَّعَةٌ اسم مصغّر صُيَّعَةٌ. (واعظ زاده و دیگران، همان: ۴/۴۵۰) از این مسئله که اسم فاعل از «أی ی» همیشه همراه تاء است نتیجه می‌گیریم معنای بزرگداشت و تمجید و تکریم و تعظیم همراه با ریشه آن در نظر گرفته می‌شود. این طور به نظر می‌رسد که این لفظ از الفاظ صرفاً قرآنی است که ابتکار قرآن کریم است چون معنای قداست همراه با این لفظ برای غیر معجزات الهی مناسب نیست. (همان)

به طور کلی سه اصل برای واژه گفته شده است: ۱- تعمّد: قصد چیزی کردن، تَعَمَّدَتْ آيْتَهُ؛ قصد شخصی را کرد؛ ۲- تَلَبُّث: توقف و درنگ کرد، تَأَيَّأَ الرَّجُلُ؛ مرد توقف و درنگ کرد؛ ۳- تجمّع: به معنی جماعت، خرج القوم بآيتهم یعنی بجماعتهم. (همان)

به نظر می‌رسد معنای واژه آیه در ابتدا قصد و عمد بوده و رفته رفته به معنای علامت و نشانه مشخص تطوّر پیدا کرده است؛ زیرا چیزی که قصدش را می‌کنند چیزی مشخص، مثل علامت است. پس هسته اصلی لغوی آیه، علامتی مشخص است که به آن قصد و توجه کنند. برای واژه آیه هم به لحاظ لغوی و هم کاربرد قرآنی معنای دیگری گفته شده که با معنای علامت و نشانه مرتبط است و در ادامه توضیح داده خواهد شد.

در معنای اصطلاحی آیه قرآن گفته‌اند: «قطعه‌ای از قرآن است که در سوره واقع شده و شروع و پایان دارد و از چند جمله یا کلمه گرچه برخی در تقدیر باشند تشکیل شده است. هر کدام از این بخش‌ها یک علامت است که همانند علائم طبیعی به خدای سبحان و یا بخشی از معارف اعتقادی، احکام عملی، و یا اصول اخلاقی که منظور خداوند است دلالت می‌کند» (موسوی و آذرنوش، همان)

۱۰-۲: بررسی لغوی واژه "عمارت"

واژه عمارت به لحاظ لغوی معنای نزدیکی با واژه آیه ندارد، ولی در قرآن به عنوان یکی از مصادیق معنای اصلی آیه به کار رفته است. (شعرا/۱۲۸) بعضی از کتاب‌های لغت نیز واژه عمارت یا بنای مرتفع را به عنوان یکی از مصادیق قرآنی واژه آیه ذکر کرده‌اند. به همین لحاظ این واژه

در این بخش بررسی لغوی شده سپس در بخش بعدی قراین برون متنی و درون متنی معنای عمارت برای واژه آیه ارایه می گردد.

عمر سه معنا دارد نوعی نخل، گوشت بین دو دندان و حیات و زندگی (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۳۷/۲)

عمارَت: از عُمَر، عُمُر، یا عَمَر که هر سه به معنای دوران زندگی و مدت حیات است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۶۰۱/۴)

عُمَر بر دو اصل دلالت دارد؛ یکی بقا و امتداد زمان و دیگری هر چیزی که بالا رود اعم از صدا و غیره. (ابن فارس، ۱۴۱۴: ۱۴۱/۴)

اصل واژه عمارت به معنای آبادانی و ضد خرابی است، و به مدت حیات انسان عمر می گویند چون عمر، مدت عمارت و آبادانی بدن به وسیله روح است (راغب، ۱۴۱۲: ۵۸۶/۱) به بنای بلند نیز که حکایت از آبادانی دارد عمارت گویند.

۱۰-۲-۱: رابطه آیه و عمارت در لغت

رابطه آیه و عمارت در لغت عموم و خصوص مطلق است؛ زیرا هر بنای مرتفعی می تواند علامتی بر قدرت سازنده آن یا نشانه آبادانی یا علامتی برای رهگذران باشد ولی هر آیه ای عمارت نیست و اطلاق آیه به امور مختلف، اعم از حسی و باطنی امکان پذیر است. مترادف این دو واژه از نوع مترادف جزئی است.

۱۰-۳: بررسی لغوی واژه "علامت"

علامت از علم به معنای حضور و احاطه بر شیء و نقیض جهل است و علامت به معنای نشانه و اثری است که چیزی به آن معلوم و شناخته می شود. (فراهیدی، همان: ۱۵۲، ابن فارس، همان: ۱۰۹-۱۱۰، ابن منظور، همان: ۴۱۷/۱۲؛ راغب، همان: ۵۸۱)

۱۰-۳-۱: رابطه آیه و علامت در لغت

در باره رابطه واژه های آیه و علامت در لغت می توان گفت: اشتراک آن ها در این است که هر دو نشانه ای هستند که بر چیزی دلالت می کنند و افتراق آن ها در این است که علامت چیزی است که فقط واضع آن و کسی که آن علامت را می داند می تواند آن چیز را بفهمد و هم چنین

ممکن است علامت از میان برود و از علامت بودنش بیفتد ولی آیه، علامت و نشانه پا برجا و ثابت است (ابوهلال عسکری، ۱۹۷۳: ۱۵۰-۱۵۲) رابطه این دو واژه در لغت عموم و خصوص مطلق است و آیه اعم از علامت است؛ زیرا هر آیه ای علامت و نشانه است ولی هر علامت نمی تواند آیه باشد چون ممکن است علامت از بین برود و از علامت بودن بیفتد و تنها علامت های ثابت و پابرجا می توانند آیه باشند. بنابراین مترادف دو واژه نیز از نوع جزئی است.

۱۰-۴: بررسی لغوی واژه "عبرت"

عبرت (عِبْرَة) بر وزن فِعْلَة از ریشه «عَبَرَ» است که به معانی مختلف چون: تفسیر کردن، سنجیدن، عبور کردن، اتعاظ و غیره آمده است. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۲۹/۲) عبرت بر نفوذ و گذشتن از چیزی دلالت می کند (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲۰۷/۴) وجه این معانی، انتقال از حالی به حالی دیگر است، چنان که راغب اصفهانی در «مفردات» می گوید: «أَصْلُ الْعِبْرِ تَجَاوُزٌ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ فَأَمَّا الْعُبُورُ فَيَخْتَصُّ بِتَجَاوُزِ الْمَاءِ». عِبْرٌ در اصل گذشتن از حالی به حالی است و عبور مخصوص به گذشتن از آب است. (راغب، ۱۴۱۲: ۵۴۳/۱) اگر نگوئیم در تمام معانی، دست کم در بیش تر آن ها نوعی جابه جایی و انتقال قابل درک است. عِبْرَة به معنای اشک چشم است. این که به اشک چشم عِبْرَة گفته می شود به خاطر عبور قطرات اشک از چشم است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۳۲/۴) عبارت کلامی است که در هوا عبور کرده از لسان گوینده به گوش شنونده می رسد. (همان) اعتبار و عِبْرَتِ حالتی است که در آن معرفت ظاهری و محسوس، سبب درک معرفت باطنی و غیر محسوس می گردد و انسان از امور مشهود به معرفت غیر محسوس منتقل می شود. (راغب، همان: ۵۴۳) عبر و مشتقات آن ۹ بار در قرآن به کار رفته و در آیاتی به معنای آیه استعمال شده است.

۱۰-۴-۱: رابطه آیه و عبرت در لغت

رابطه آیه و عبرت در لغت به این صورت است که آیه هر نوع علامت و نشانه ای است که به آن توجه کنند، ولی عبرت نشانه ای است که انسان را از معرفت ظاهری و محسوس به معرفت باطنی منتقل می کند. آیه و عبرت در نشانه و علامت بودن اشتراک دارند و افتراقشان در این است که عبرت نوعی علامت خاص و می توان گفت اخص از آیه است. پس رابطه دو واژه به لحاظ لغوی عموم و خصوص مطلق و مترادفشان جزئی است.

۱۰-۵: امر و نهی و ارتباط آن با واژه آیه

امر به معنای فرمان و دستور به انجام کار و نهی ضده آن است و از نظر لغت رابطه ای با واژه آیه ندارد و هیچ نوع ترادفی بین هسته اصلی این واژه و آیه وجود ندارد - متباین یکدیگر به شمار می روند - ولی در قرآن قضیه به گونه ای دیگر است. واژه آیه و امر و نهی در بافت موقعیتی آیه ۱۸۷ سوره مبارکه بقره، آن ها را مترادف قرار داده است و گرنه واژه "آیه" خارج از بافت آن به هیچ عنوان مترادف امر و نهی قرار نمی گیرد.

۱۰-۶: بررسی لغوی واژه "قیامت"

اصل قوم و مشتقات آن از جمله قیامت حدود ۶۰۰ بار در قرآن به کار رفته است. قیامت مصدر از فعل قام یقوم قیاماً و قیامه به معنای برخاستن است و روز قیامت را از آن رو قیامت نامیده اند که روز برخاستن از قبرها و زنده شدن می باشد و تالی آن دلالت بر وقوع دفعی قیامت دارد. (ابن منظور، همان: ۵۰۶/۱۲؛ راغب، همان: ۶۹۱/۱)

۱۰-۶-۱: رابطه آیه و قیامت در لغت

قیامت به معنای روزی که مردم در برابر پروردگار جهانیان به پای ایستند، با واژه آیه اشتراکی در معنا ندارد. رابطه این دو واژه تباین و بنابراین ترادف آن ها در لغت متنفی است. ولی در آیه دوم سوره قمر، قرآن واژه آیه را در همین معنای قیامت به کار برده است. «وَأِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» (قمر/۲)

این مقاله در صدد است براساس سیاق - قرائن درون متنی و برون متنی - انواع ترادف موجود بین واژگان را که شامل ترادف جزئی، ترادف کامل و ترادف سیاقی است مشخص نماید؛ ترادف جزئی دارای حداقل یک نشانه مهم و مشترک است و رابطه واژگان در آن از قبیل عموم و خصوص مطلق، عموم و خصوص من وجه و تقابل از جهتی نظیر: درونی و بیرونی بودن معنا در دو واژه مترادف می باشد، در ترادف کامل، دو واژه با وجود تغایر مفهومی از لحاظ مصداق منطبق برهم می باشند و در ترادف سیاقی، واژه، معنایی خارج از معنای معهود و مکتوب در کتب ترادف می گیرد که این ترادف به لحاظ سیاق خاص آیه شکل گرفته است. با نگاهی اجمالی به دیدگاه های موافقان ترادف و منکران آن روشن می شود که آنان با تکیه بر تعریفی واحد از ترادف اظهار نظر نکرده؛ لذا مقاصد یکدیگر را به درستی مورد توجه قرار نداده اند.

۱۱- مثال برای مترادف جزئی

۱-۱: آیه در معنای عمارت (بنای مرتفع)

«أَتَّبِعُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ» (شعراء/۱۲۸)

«آیا بنا می‌کنید به هر سرزمین عمارت مرتفع و کاخ برای آن که به بازی عالم سرگرم شوید.» در آیه فوق، به دلیل سیاق آیه، واژه آیه به معنای عمارت و بنای مرتفع است و با معنای آیه و علامت مترادف جزئی دارد. با توجه به قراین برون‌متنی آیه از جمله فضای نزول، که بیان ویژگی‌های اخلاقی قوم عاد است و این که تنها هدفشان از ساختن برجهای بلند خودنمایی و تفاخر بر دیگران بود و هیچ هدف صحیحی از این کار نداشتند، جز این که توجه دیگران را به آن جلب کنند و قدرت و نیروی خود را به رخ دیگران بکشند، (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۰۰/۱۵) این معنا برای واژه آیه برداشت می‌گردد. سیاق آیات بعد نیز به ساختن قصرها توسط آنان اشاره دارد. هم‌چنین مقام آیه که سرزنش آنان است و لحن تویخ آمیز آن و همنشینی کلماتی مثل «تبثون» به معنی بنا کردن و «تعبتون» به معنای بیهوده بودن و نیز کلمه «ریع» به معنای بنا برداشت می‌گردد که واژه آیه این‌جا به معنای عمارت - ساختمان مرتفع - است و وجه ارتباط دو واژه این است که ساختمان بلند چون نوعی علامت بر قدرت بناکننده آن است و هم‌چنین می‌تواند علامتی برای رهگذران باشد تا به آن توجه کنند. همان‌گونه که آیه به معنای علامت مشخص است که به آن توجه می‌کنند، بنای مرتفع در این آیه به معنای نوعی علامت و آیه آمده است. بین هسته اصلی معنایی این واژه با آیه به لحاظ لغت رابطه ای نیست. ولی در همین آیه به عنوان یکی از مصادیق معنایی آیه به کار رفته است. بعضی از کتاب‌های لغت نیز واژه عمارت یا بنای مرتفع را به عنوان یکی از مصادیق قرآنی واژه آیه ذکر کرده‌اند. رابطه آیه و عمارت، در این‌جا از نوع مترادف جزئی است؛ زیرا عمارت نوعی علامت است و در این معنا که نشانه و علامت قرار گرفته است با آیه اشتراک پیدا کرده‌اند.

۱۲- مثال برای مترادف کامل

۱-۱۲: "آیه" در معنای علامت

«قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلِ

هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ» (بقره/۲۴۸)

«و پیامبرشان به ایشان گفت: در حقیقت، نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که در آن آرامش خاطر از جانب پروردگارتان، و بازمانده‌ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای نهاده‌اند- در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند- به سوی شما خواهد آمد. مسلماً اگر مؤمن باشید، برای شما در این [رویداد] نشانه‌ای است.»

واژه "آیه" در این جا به معنای نشانه و علامت است و می‌توان گفت "آیه" و علامت در این آیه مترادف کامل دارند. با توجه به قراین برون متنی از جمله فضای نزول، بنی اسرائیل که هنوز به مأموریت طالوت از سوی خداوند حتی با تصریح پیامبرشان اشموئیل، اطمینان پیدا نکرده بودند از او خواهان نشانه و دلیل شدند، "پیامبرشان به آنان گفت، نشانه حکومت او این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد که در آن آرامشی از سوی پروردگارتان برای شما است. مترادف واژه های آیه و علامت در لغت، جزئی است. زیرا هر دو در نشانه بودن اشتراک دارند و افتراق آن ها در این است که علامت، چیزی است که فقط واضح آن و کسی که آن علامت را می‌داند می‌تواند آن چیز را بفهمد و هم چنین ممکن است علامت از بین برود و از علامت بودنش بیفتد. ولی "آیه"، علامت و نشانه پا برجا و ثابت است (ابوهلال، ۱۹۷۳: ۱۵۰/۱-۱۵۳) ولی این دو واژه در این آیه به واسطه سیاق، مترادف کامل پیدا کرده اند. زیرا صندوق عهد نشانه ثابتی است که خداوند برای بنی اسرائیل قرار داد.

۱۲-۲: "آیه" در معنای عبرت

«فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَن آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ» (یونس/۹۲)
 «پس امروز تو را با زره خودت به بلندی [ساحل] می‌افکنیم، تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند عبرتی باشد، و بی‌گمان بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافل هستند.»

واژه آیه، این جا به معنای عبرت به کار رفته است و دو واژه، به واسطه سیاق، مترادف کامل دارند. قرآن فرعون را به عنوان یکی از مصادیق عبرت گرفتن معرفی می‌کند. هر چند عبرت و آیه هر کدام میدان معنایی خود را دارند، ولی در معنای کلی نشانه و علامت، مشترک هستند و از علامت مشخص می‌توان عبرت گرفت و می‌توان از مفهوم آیه، معنای عبرت را برداشت کرد، چنان که اکثر ترجمه ها و تفاسیر نیز همین معنا را ذکر کرده اند. خداوند در این آیات داستان موسی

(ع) و هارون و سرگذشت فرعون و همراهانش و غرق شدنشان را بیان می‌کند که فرعون را علامتی محسوس قرار داد تا آیندگان به معرفتی باطنی برسند و ادعایی چون او نکنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱۸/۱۰) با توجه به ویژگی‌هایی که قرآن درباره فرعون بیان می‌کند، می‌توان گفت که خداوند چنین مجازاتی را برای او در نظر گرفت تا عبرت همگان باشد. بافت موقعیتی آیات که درباره قوم موسی (ع) و فرعون است و نیز نگاه کلی قرآن درباره فرعون، این معنا را برای آیه تأیید می‌کند. رابطه دو واژه در لغت عموم و خصوص مطلق است چون عبرت هر گونه علامتی نیست؛ بلکه علامتی است که انسان را به معرفت باطنی و نا محسوس می‌رساند. ولی در این آیه با معنای علامت و آیه مترادف پیدا کرده‌اند و مترادف آن‌ها از نوع کامل است.

۱۳- مثال برای مترادف سیاقی

۱۳-۱: "آیه" در معنای امر و نهی

مترادف آیه و امر و نهی در این جا براساس قراین و سیاق آیات است؛ که در تفاسیر به آن اشاره شده است. (طبرسی، ۱۳۶۳: ۲۲۴/۲؛ طوسی، ۱۴۰۹: ۱۳۷/۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۴۶۶/۱)

«أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٍ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (بقره/۱۸۷)

«در شب‌های روزه، همخوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است. آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید. خدا می‌دانست که شما با خودتان ناراستی می‌کردید، پس توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت. پس، اکنون [در شب‌های ماه رمضان می‌توانید] با آنان همخوابگی کنید، و آن چه را خدا برای شما مقرر داشته طلب کنید. و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه [شب] بر شما نمودار شود سپس روزه را تا [فرا رسیدن] شب به اتمام رسانید. و در حالی که در مساجد معتکف هستید [با زنان] درنیمیزید. این است حدود احکام الهی! پس [زناهار به قصد گناه] به آن نزدیک نشوید. این گونه خداوند آیات خود را برای مردم بیان می‌کند، باشد که پروا پیشه کنند.»

واژه آیه در سیاق این آیات، با معنای امر و نهی مترادف دارد. فضای نزول آیات بیان احکام الهی است. هم چنین سیاق آیات قبل و بعد و قراین درون متنی چون سیاق کلمات و جملات آیه و واژه های زیادی که از امر و نهی های الهی خبر می دهد، نظیر "کلوا"، "واشربوا"، "ابتغوا"، "احل"، "لا تقربوها" ... معنای امر و نهی را برای واژه آیه، در این سیاق تأیید می کند. اکثر تفاسیر نظیر، المیزان، بحرال محیط، کشاف، روح المعانی، تبیان، مجمع البیان و جز این ها مراد از "آیه" را در این آیه، اوامر و نواهی الهی دانسته اند و تفاسیری محدود هم چون نمونه، "آیه" را همان آیات الهی معنا کرده اند. نوع مترادف آیه و امر و نهی این جا از نوع مترادف سیاقی است؛ چرا که این هم معنایی تنها به واسطه سیاق آیات ایجاد شده است. امر و نهی از نظر لغت رابطه ای با واژه آیه ندارد و هیچ نوع مترادفی بین هسته اصلی این واژه و آیه وجود ندارد. ولی در قرآن قضیه به گونه ای دیگر است. از آیات ۱۸۳ تا ۱۸۷ درباره تشریح روزه و احکام آن است. در آیه ۱۸۷ چهار حکم اسلامی شامل: حلال بودن آمیزش جنسی با همسران در شب های ماه روزه، زمان خوردن، آشامیدن و افطار و امر و نهی هایی درباره اعتکاف بیان شده است. در پایان آیه فرمود: خداوند آیات (احکام) خود را برای مردم روشن می سازد، شاید پرهیزگاری پیشه کنند.

۱۳-۲: "آیه" در معنای قیامت

ترادف آیه و قیامت در این جا براساس قراین برون متنی و درون متنی است که در تفاسیر نیز معنای قیامت را برای واژه آیه ذکر کرده اند. (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۳۳/۱۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۸/۲۳؛ سلطان علی شاه، ۱۴۰۸: ۱۲۶/۴؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۶۲/۲۷)

«اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» (قمر ۱-۲)

«نزدیک شد قیامت و ماه از هم شکافت. و هر گاه نشانه ای ببینند روی بگردانند و گویند:

سحری داریم است.»

با توجه به قراین برون متنی از جمله فضای نزول آیات که در باره مشرکان و انکار همیشگی معاد از طرف آنان است و نیز قراین درون متنی و سیاق کلمات از قبیل "اقترب"، "ساعة" و "شق القمر" که می تواند از نشانه های قیامت هم باشد، می توان معنای قیامت را در این آیه مترادف آیه دانست. واژه آیه در این جا با معنای قیامت مترادف سیاقی دارند و با بررسی سیاق آیه می توان فهمید،

منظور از آیه و نشانه ای که کفار با دیدن آن باز هم اعراض می‌کنند قیامت است. بعضی از تفاسیر، هم‌چون بیان السعادة، بحر المحيط، التحرير والتنوير، من هدی القرآن و نمونه، منظور از "آیه" را در این جا هر نشانه ای که به قیامت دلالت کند دانسته‌اند. فضای آیه در باره مشرکان است که از پیامبر خواستند ماه را دو نیم کند تا ایمان بیاورند. سوره قبل (نجم) با جمله‌هایی راجع به نزدیکی قیامت پایان گرفت و این سوره با همین معنا آغاز می‌شود و این تأکیدی بر این موضوع است که قیامت نزدیک می‌باشد. شکافتن ماه نمونه ای از حوادثی عظیم است که در آستانه رستاخیز در این جهان رخ می‌دهد؛ چرا که تمامی کواکب و ستارگان و زمین در هم می‌ریزند و عالمی نو به جای آن‌ها ایجاد می‌شود. خداوند نزدیکی روز قیامت را با شکافتن ماه یاد نمود، چون شکافته شدن ماه از علامت نبوت پیامبر (ص) و نبوت پیامبر خاتم از شرط‌های ساعت نزدیکی قیامت است. دایره معنایی این دو واژه متفاوت است مگر به واسطه سامانه معنایی که ترکیب واژه‌های قرآن آن را تشکیل داده و موجب مترادف سیاقی دو واژه شده است. برخی از تفاسیر نظیر مجمع البیان، المیزان و مخزن العرفان منظور از "آیه" را شق القمر و معجزه پیامبر دانسته‌اند. در تفسیر اطیب البیان آمده است، آیه به نحو تنکیر آمده تا اشاره کند به هر آیه و معجزه ای که باشد.

قرآن حال مشرکان را این گونه روایت می‌کند: مشرکان هر علامتی از علامات روز قیامت را می‌بینند از آن اعراض می‌کنند. خداوند سبحان نزدیکی روز رستاخیز را با شکافتن ماه یاد نمود، چون شکافته شدن ماه از مقدمات قیامت و علامت نبوت پیامبر (ص) و نبوت آن حضرت - که خاتم پیامبران است - از شرط‌های ساعت و نزدیکی قیامت است. این جمله‌حالیّه و نکره در سیاق شرط است و معنای آن این است که ساعت نزدیک و علامات آن ظاهر است. ولی مشرکان، چنانچه هر علامتی از علامات روز قیامت ببینند، باز تکذیب می‌کنند و رویگردان می‌شوند. هر چند واژه آیه به صورت نکره آمده است و می‌تواند انکار هر آیه ای را توسط مشرکان شامل شود، ولی شأن نزول آیه و فضای آیات ۶ تا ۸ سوره که در باره نشانه‌های قیامت و بیرون شدن از قبرها است، می‌تواند دلیل پذیرفتن معنای قیامت و نشانه‌های آن برای واژه آیه در این سیاق باشد.

برای فهم بیش‌تر در این مقاله، مترادف کامل و سیاقی در دسته ای دیگر از واژه‌های قرآن - واژگان دالّ بر مدت معین - مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد. ابتدا معنای لغوی واژه‌ها به صورت مختصر آورده شده، سپس به دو نمونه از مترادف کامل و سیاقی آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱۴- مطالعه و بررسی موردی واژهٔ **أجل**

۱۴-۱: بررسی لغوی واژهٔ **"أجل"**

أجل، يأجل، أجلاً، مدت معین. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/۱۱؛ راغب، ۱۴۱۲: ۶۵/۱؛ مصطفوی، ۱۳۶۸: ۳۸/۱؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۳۰۴/۵) سررسید معهود در مرگ و حلول دین و مانند آن، در بعضی از کتب لغت، معنای اصلی گرفته شده، از جمله (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۶۴/۱) و برخی منابع این دو معنا را در کنار هم معنای اصلی قرار داده اند. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۷۸/۶) در کتاب مفردات آمده: اجل مدت زمانی است که برای چیزی تعیین می شود و اجل انسان مدت حیات او است. به نظر می رسد استعمال در آخر مدت مجاز باشد و معنای اصلی آن، استیفا و تمام مدت است. چون اغلب استعمال آن در این معنی است. (راغب، همان)

تأخر و عقب افتادن معنای دیگر است که بعضی منابع، از جمله (انیس، ۷/۱؛ واعظزاده و دیگران، ۱۳۸۸: ۴۲۴/۱) برای این واژه در نظر گرفته اند. معمولاً وقتی أجل به باب تفعیل می رود این معنا را می دهد. در یک جمع بندی می توان گفت: معنای أجل، مدت معین و سر رسید مدت است که با معنای تأخیر تکمیل می شود.

۱۴-۲: بررسی لغوی واژهٔ **"أمد"**

اصل این واژه به معنای غایت و پایان است (فراهیدی، همان: ۸۹/۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۳۶/۱) همه لغت شناسان این معنا را برای واژهٔ أمد پذیرفته اند و عده ای در کنار این معنا توضیحاتی آورده اند که معنا را تکمیل می کند، از جمله راغب در مفردات گفته: أمد و أبد معنایی نزدیک به هم دارند با این تفاوت که ابد مدت زمانی است که حدی معین ندارد، به همین جهت به هیچ قیودی مقید نمی شود؛ اما أمد، مدت زمانی است که حد بر می دارد و اگر مطلق ذکر شود حد آن برای ما مجهول می گردد و فرقی با زمان این است که أمد همواره به اعتبار غایت و نهایت استعمال می شود ولی زمان عام است و هم در مبدأ به کار می رود و هم در غایت و نهایت (راغب، ۱۴۱۲: ۸۸/۱) از مجموع کتب لغت به دست می آید که أمد ظرف زمان و مکان است که برای آن غایتی است هر چند این غایت نا معلوم باشد و بر غایت و نهایت امری دلالت دارد.

۱۴-۲-۱: رابطهٔ أَجَل و أَمَد در لغت

معنای أَجَل، مدت معین و سر رسید آن است که با معنای تأخیر تکمیل می‌شود و أَمَد ظرف زمان و مکان است که برای آن غایتی است هر چند این غایت نامعلوم باشد و بر غایت و نهایت امری دلالت دارد. (راغب، همان) اشتراک این دو واژه در این است که کاربرد هر دو مدت زمان است. جز آن که أَجَل زمان مشخص و تعیین شده است، ولی أَمَد ممکن است پایانش نامعلوم باشد. هم‌چنین أَمَد بر غایت کار دلالت دارد ولی واژهٔ أَجَل در بعضی موارد تنها دال بر یک مدت مشخص است و ناظر بر پایان آن مدت نیست. می‌توان گفت أَمَد پایان أَجَل است. رابطهٔ این دو واژه عموم و خصوص من وجه و مترادف آن‌ها جزئی است.

۱۴-۳: بررسی لغوی واژهٔ "عمر"

عَمْر، عُمَر و عُمُر، يَعْمُرُ عماره، به معنای دوران زندگی و مدت حیات است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۳۷/۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۶۰۱/۴)

اصل واژه از عمارت به معنای آبادانی و ضد خرابی است، و به مدت حیات انسان عمر می‌گویند چون عمر، مدت عمارت و آبادانی بدن به وسیلهٔ روح است (راغب، همان: ۵۸۶)

عمر به ضم عین و نیز به فتح عین به یک معنا است، با این تفاوت که در موقع سوگند عَمْر را به کار می‌برند و می‌گویند: لَعْمَرُک (ابن منظور، همان)

۱۴-۳-۱: رابطهٔ أَجَل و عمر در لغت

هستهٔ اصلی واژه عمر، به معنای دوران زندگی و مدت حیات است. (فراهیدی، همان؛ ابن منظور، همان) و به مدت حیات انسان عمر می‌گویند چون عمر، مدت عمارت و آبادانی بدن به وسیلهٔ روح است. (راغب، همان) و أَجَل، مدت معین و سر رسید مدت است که با معنای تأخیر تکمیل می‌شود. اشتراک این دو واژه در این است که هر دو در مورد مدت حیات و زندگی انسان به کار می‌رود. ولی معنای أَجَل وسیع تر و اعم از معنای عمر است، به این دلیل که أَجَل در باره هر مدت معین، خواه عمر باشد یا قرض یا هر چیز دیگر به کار می‌رود، ولی عمر تنها به مدت حیات و زندگی دلالت دارد. بنابراین رابطهٔ این دو واژه در لغت عموم و خصوص مطلق و مترادف آن‌ها جزئی است.

۱۴-۴: بررسی لغوی واژه "عده"

عِدَّةٌ يَعِدُّهَا بِه معنای احصا و شمارش است. عِدَّةٌ از همین ریشه و به معنای شیء معدود است. عده وقتی در مورد زنان به کار رود مدتی است که بعد از جدایی از شوهر یا فوت او باید صبر نمایند و ازدواج نکنند. (فراهیدی، همان: ۷۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۸۱/۳؛ راغب، همان: ۵۵۰) واژه عده و مشتقاتش ۵۰ بار در قرآن به معانی مختلف آمده که در بعضی از آیات قرآن واژه اجل به واسطه سیاق آیه معنای عده پیدا کرده است.

۱۴-۴-۱: رابطه اجل و عده در لغت

أجل، مدت معین و سر رسید مدت است که با معنای تأخیر تکمیل می شود و عده به معنای شیء معدود است و وقتی در مورد زنان به معنای یاد شده پیش از این به کار می رود. اشتراک این دو واژه در این می باشد که هر دو نام برای مدت زمان مشخص و تفاوتشان در آن است که أجل نام برای هر زمان مشخص است، چه زمان حیات باشد یا باز پرداخت قرض یا زمان انتظار زنان بعد از طلاق و هر زمان معین دیگر. پس دایره معنایی أجل اعم از عده است و رابطه این دو واژه در لغت عموم و خصوص مطلق است چون هر عده ای أجل هست ولی هر اجلی عده نیست. مترادف این دو واژه در لغت از نوع جزئی است.

۱۵- ترادف کامل

۱۵-۱: "أمد" در معنای أجل (عمر)

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (حدید/۱۶)

«آیا برای کسانی که ایمان آورده اند هنگام آن نرسیده که دل هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم [و فروتن] گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش به آن ها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار بر آنان به درازا کشید، و دل هایشان سخت گردید و بسیاری از آن ها فاسق بودند.»

أمد در لغت ظرف زمان و مکان است که برای آن غایتی است هر چند این غایت نامعلوم باشد و بر غایت و نهایت امری دلالت دارد. ولی در این آیه با توجه به سیاق آیه، معنایی فراتر از هسته اصلی اش پیدا کرده است و به معنای مدت معین حیات یا همان عمر به کار رفته و با معنای أجل

در معنای مدت معین حیات و عمر تداخل پیدا کرده است. قراین برون‌متنی و مقام آیه که عتاب مؤمنان است و هم‌چنین استفهام آغاز آیه که به مؤمنان دربارهٔ سپری شدن فرصت عمر گذشتگان هشدار می‌دهد، ما را به این معنا برای واژه آمد رهنمون می‌شود. به لحاظ لغوی مترادف این دو واژه جزئی است ولی در این آیه با هم مترادف کامل پیدا کرده‌اند.

در آیه عتابی به مؤمنان است - بنا به شأن نزولی دیگر عتاب به منافقان است - به خاطر قساوتی که دل‌هایشان را گرفته، می‌فرماید: آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های افراد با ایمان در برابر ذکر خدا و آن چه از حق نازل شده است خاشع گردد و مانند یهود و نصارا نباشند که در گذشته کتاب آسمانی به آن‌ها داده شد، سپس در میان آن‌ها و پیامبران فاصله افتاد، عمرهای طولانی یافتند و خدا را فراموش کردند. کلمه "آمد" به معنای زمان است. راغب، می‌گوید: فرق بین زمان و آمد این است که زمان عام است ولی آمد به معنای زمانی خاص است، آمد عبارت از لحظه‌ای است که عمر و مهلت چیزی به سر می‌رسد، ولی زمان به معنای از آغاز تا انجام عمر آن است. جمله "طال علیهم الامد" «زمان بر آن‌ها طولانی شد» ممکن است اشاره به فاصله زمانی میان آن‌ها و پیامبرانشان، و یا طول عمر و درازی آرزوها، و یا عدم نزول عذاب الهی در زمان طولانی باشد. واژه عمر در قرآن ۲۲ مرتبه و در ۴ محور معنایی حیات، عمره، آبادانی و عمران استعمال شده است. به طور طبیعی ما به معنای مدت معین حیات می‌پردازیم که با واژه اجل تداخل معنایی دارد.

۱۵-۲: "عمر" در معنای اجل

«بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمْ الْعَالِيُونَ» (انبیاء/۴۴)

«[نه] بلکه این‌ها و پدران‌شان را برخوردار کردیم تا عمرشان به درازا کشید. آیا نمی‌بینند که ما می‌آییم و زمین را از جوانب آن فرو می‌کاهیم؟ آیا باز هم آنان پیروز هستند.»
در این آیه به فرصت حیاتی که در اختیار کافران گذاشته شده و آن‌ها شاکر نیستند اشاره کرده است. واژه عمر در این آیه با واژه اجل در سیاق آیاتی مثل آیه ۱۰۴ هود که در آن اجل به معنای مدت معین حیات است، مترادف سیاقی دارند.

از بررسی فوق ملاحظه می شود عمر در کاربرد حیات و مدت زندگی با واژه اجل - هر جا واژه اجل به معنای مهلت معین حیات انسان است - تداخل معنایی دارد. البته با این تفاوت که اجل وقتی معین شود به هیچ عنوان جلو و عقب نمی افتد چون در ام الكتاب و نزد خدا نوشته شده است ولی عمر انسان بر اساس بعضی مقتضیات کم و زیاد می گردد چون در لوح محو و اثبات نوشته شده که قابلیت تغییر دارد. تأیید این مطلب در سوره فاطر آمده است که از جمله قراین برون متنی دال بر این معنا است:

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعْمَرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (فاطر/۱۱)

«یعنی عمر احدی امتداد نمی یابد، و زیاد نمی شود، و از عمر احدی کاسته نمی شود، مگر آن که همه اش در کتابی ضبط است.»

در آیات گذشته حال مشرکان و کفار را بیان کرد که، پیامبر اسلام (ص) و نیز واقعیت های مهم را به استهزا می گرفتند و به عنوان سؤال می پرسد: این کافران در برابر کیفرهای الهی به چه چیز دل بسته اند؟ خدایان ساختگی آن ها حتی قادر به دفاع از خود نیستند. این آیه یکی از علت های مهم سرکشی افراد بی ایمان را بیان کرده، می گوید: ما به این گروه و پدرانشان انواع نعمت ها را بخشیدیم از جمله این که به آن ها عمرهای طولانی دادیم؛ اما به جای شکرگزاری، مغرور و سرکش شده اند. آیا آن ها نمی بینند که این جهان و نعمت هایش پایدار نیست و اقوام یکی بعد از دیگری می آیند و می روند؟

۱۶- ترادف سیاقی

۱۶-۱: "اجل" در معنای عده

عده از جمله واژه هایی است که ترادف آن با اجل مبتنی بر سیاق آیات قرآن است و هم چنین به کمک منابع تفسیری و وجوهی این رابطه تشخیص داده شده است.

«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (طلاق/۲)

«پس چون عده آنان به سر رسید، [یا] به شایستگی نگاهشان دارید، یا به شایستگی از آنان جدا شوید، و دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید، و گواهی را برای خدا به پا دارید. این است

اندرزی که به آن کس که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، داده می‌شود، و هر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد.»

با توجه به قراین برون‌متنی از جمله سیاق کلمات آیه، می‌توان گفت واژه اجل که به معنای کلی مدّت معین است در این آیه به معنای مدّت معین انتظار زنان بعد از طلاق، به کار رفته است که اخصّ از معنای کلی أجل است. پس دو واژه اجل و عده در سیاق مترادف پیدا کرده‌اند؛ زیرا عده مصداقی از أجل است. همه ترجمه‌ها و تفاسیر نیز همین معنا را برای أجل پذیرفته‌اند. در بحث لغت نمی‌توان، أجل را به معنای عده گرفت؛ ولی به واسطه توسعه معنایی قرآن و ارتباط واژه‌ها با هم، می‌توان گفت دو واژه در این آیه مترادف سیاقی پیدا کرده‌اند.

این سوره شامل کلیاتی از احکام طلاق، عده، رجوع و... است. منظور از بلوغ أجل زنان این است که به آخر زمان عده نزدیک شوند، نه این که به کلی عده‌اشان سر آید، چون اگر عده سر بیاید بعد از عده دیگر رجوعی نیست. می‌فرماید: هنگامی که مدّت عده آن‌ها سر آمد باید آن‌ها را به طرز شایسته نگاهدارید، یا به گونه‌ای سزاوار از آن‌ها جدا شوید. این معنا برای واژه اجل به وسیله قراین برون‌متنی در آیه قبل تأیید می‌شود در آیه قبل فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ...» (طلاق/۱) «ای پیامبر تو و امتّ وقتی زنان را طلاق می‌دهید در زمان عده طلاق دهید و حساب عده را نگه دارید...» و در ادامه حکم در این آیه فرمود وقتی این عده (أجل) تمام شد چنین و چنان کنید.

۱۶-۲: "أجل" در معنای عذاب

ترادف واژه عذاب با أجل مبتنی بر سیاق آیات است، هم‌چنین در بعضی از تفاسیر نیز همین معنا به کار رفته است که با توجه به سیاق معنایی صحیح به نظر می‌رسد.

اصل عذاب به معنای شکنجه و عقوبت و درد شدید است و أجل، مدّت معین و سر رسید مدّت می‌باشد که با معنای تأخیر تکمیل می‌شود.

عذاب یکی دیگر از واژگانی است که هر چند در لغت هم معنایی با واژه اجل ندارد ولی در سیاق آیاتی از قرآن با این واژه مترادف شده است. واژه عذب و مشتقات آن هم چون عذاب ۳۳۶

بار در قرآن آمده است. واژه اجل در آیاتی از قرآن با توجه به سیاق آیه، معنای عذاب می دهد برای نمونه:

«يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»
(نوح/۴)

«[تا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و [اجل] شما را تا وقتی معین به تأخیر اندازد. اگر بدانید، چون وقت مقرر خدا برسد، تأخیر بر نخواهد داشت.»

با توجه به قراین برون متنی از جمله فضای آیه که در آغاز خداوند به نوح (ع) فرمود: قومت را از عذاب بترسان و نوح در ادامه خود را "نَذِيرٌ مُّبِينٌ"، ترساننده و بیان کننده دلایلی در وعید معرفی می کند و هم چنین مقام آیه و لحن تند و هشدار گونه قسمت های آخر آیه، معنای عذاب، برای اجل در این آیه تأیید می شود و معنا به این صورت می شود که اگر عذاب و تقدیر الهی برسد دیگر تأخیر بردار نیست. بعضی از تفاسیر نظیر فی ظلال القرآن، روح المعانی، التحریر و التنویر و مخزن العرفان همین معنا را برای اجل در این آیه در نظر گرفته اند و بعضی تفاسیر مثل مفاتیح الغیب، مجمع البیان، المیزان و الدر المنثور معانی دیگری از جمله: موت، آخرین اجل و تقدیر الهی را پذیرفته اند. با توجه به مطالبی که بیان شد و براساس سیاق آیه، می توان گفت واژه اجل در این آیه با واژه عذاب مترادف سیاقی دارند و این مترادف تنها در فضای آیه قرآن امکان پذیر است و اثری از آن در لغت نیست.

معنای آیات اولیة سورة نوح که در آیه اول خطاب به نوح (ع) می فرماید: «قوم خود را قبل از آن که عذابی دردناک به آنان رسد، هشدار ده.» این است که اگر دارای عبادت و تقوا و اطاعت شوید، خداوند اجل غیر مسمای شما را تا اجل مسمی تأخیر می اندازد، چون اجل خدا وقتی می رسد دیگر تأخیر انداخته نمی شود، در این قسمت از آیه «إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ» تهدیدی شده به این که اگر ایمان نیاورند عذابی عاجل به سراغشان خواهد آمد.

نتیجه‌گیری

از رهیافت‌های مهم این پژوهش به موارد ذیل می‌توان اشاره نمود:

۱- تبیین شبکه معنایی واژه‌های مترادف قرآن که مبتنی بر منابع لغت، استعمال‌های مختلف عرب در واژه‌ها و هم‌چنین بر مبنای سیاق آیات قرآن است؛ زیرا بستر آیات قرآن، موجب زایش و توسعه واژه‌های مترادف گردیده است؛

۲- ترادف واژگان قرآن، بیش‌تر حاصل قراین برون‌متنی آیه - فضای نزول و سیاق آیات قبل و بعد - است و قراین درون‌متنی - معنای لغوی، صرفی، اشتقاقی، بلاغی و نحوی واژه و سیاق کلمات آیه - در مرتبه بعدی اهمیت قرار دارد؛

۳- قراین درون‌متنی و برون‌متنی آیات، نقشی اساسی در توسعه واژه‌های مترادف دارد و مراتب ترادف واژه‌ها در قرآن و انواع ترادف جزئی، کامل و سیاقی را مشخص می‌کند، برای مثال رابطه واژه "آیه" و عمارت در لغت جزئی است و در آیه (۱۲۸/شعرا) نیز که واژه "آیه" به عنوان نوعی علامت - بنای مرتفع - آمده است با واژه "آیه" ترادف جزئی دارد و بحث از آن در این مقاله از باب آوردن شاهد قرآنی است.

در آیه (۹۲/یونس) که خداوند فرعون را آیه و مایه عبرت همگان قرار داده، واژه "آیه" با معنای عبرت ترادف کامل دارد البته نه ترادف کامل و مطلق، بلکه ترادف کامل در حیطه مصداق. در آیه (۱۸۷/بقره) بعد از بیان یک دسته دستورها و باید‌ها و نباید‌ها درباره روزه، از فضای آیات قبل و بعد که درباره بیان احکام است و قراین درون‌متنی و کلمات آیه روشن می‌شود که در این آیه، امر و نهی با واژه "آیه" در سیاق ترادف پیدا کرده و "آیه" به معنای امر و نهی و احکام الهی به کار رفته است. هر چند در منابع لغت امر و نهی به عنوان مترادف "آیه" ذکر نشده است که این توسعه معنایی مترادف آیه است، که بر اساس قراین درون و برون‌متنی آیه به دست می‌آید.

بیشتر ترادف‌های جزئی قرآن در حیطه لغت است، ترادف‌های کامل تعداد کمی هستند و بیش‌تر در مصداق‌های قرآنی ظاهر می‌شوند و این نوع ترادف در لغت به ندرت دیده می‌شود. ترادف‌های سیاقی، دستاورد بافت و سیاق آیات قرآن است و این توسعه واژگان مترادف، به وسیله قرآن در بافت آیات، نشان داده شده و در کتاب‌های لغت و ترادف، چنین ترادفی وجود ندارد.

معانی "امر و نهی" و "قیامت" برای واژه آیه و معانی "عده" و "عذاب" برای واژه اجل که در این مقاله از باب نمونه بیان شد، از قبیل توسعه معنایی واژگان قرآن است؛

۴- لزوماً جایگاه شناخت مترادف یا عدم مترادف واژه ها در قرآن، خود قرآن است و خارج از بافت موقعیتی آیات نباید درباره مترادف واژه ها در قرآن اظهار نظر کرد؛

۵- سامانه مترادف رهنمون این معنا است که بافت های مختلف آیات توسعه مترادف واژه ها را به وجود آورده و روابط واژه ها در قرآن غنی است و قرآن تولید معنا کرده و به خلق واژگان مترادف پرداخته است؛ بنابراین می توان گفت قرآن به زبان عربی غنا بخشیده است.

منابع و مآخذ

- ۱- آلوسی، سیّد محمود (۱۴۱۵)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ۲- ابن درید، محمد بن حسن (بی تا)، *جمهرة اللغة*، بیروت: بی‌نا.
- ۳- ابن عاشور، محمد بن طاهر (۱۴۲۰)، *التحریر و التنویر*، بیروت: مؤسسه التاریخی العربی.
- ۴- ابن فارس، حسین (۱۹۸۱)، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام هارون، قاهره: مکتبه الخانجی.
- ۵- ابوحیان، محمد بن یوسف اندلسی (۱۴۲۰)، *بحر المحیط فی التفسیر*، بیروت: دارالفکر.
- ۶- الهی قمشهای، محی‌الدین (۱۳۸۰)، *ترجمه قرآن کریم*، قم: الزهراء.
- ۷- امین اصفهانی، نصرت (۱۳۶۱)، *مخزن العرفان*، تهران: نهضت زنان مسلمان.
- ۸- انیس، ابراهیم (۱۳۹۲)، *معجم الوسیط عربی به عربی*، قاهره: مطابع دارالمعارف.
- ۹- بابایی، علی اکبر (۱۳۸۵)، *روش شناسی تفسیر قرآن*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۱۰- بنت الشاطی، عایشه عبد الرحمن (۱۳۷۶)، *اعجاز بیانی قرآن*، ترجمه حسین صابری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۱- پرچم، اعظم، نصرالله شاملی (۱۳۸۹)، «تداخل معنایی واژگان مترادف در ادبیات جاهلی و واژگان قرآن»، *مجله مطالعات اسلامی علوم قرآن و حدیث*، ۸۴/۳.
- ۱۲- دهخدا علی اکبر (۱۳۷۳)، *لغت نامه دهخدا*، چاپ اول، دوره جدید بهار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۳- رازی، محمد فخرالدین (۱۴۲۰)، *تفسیر الکبیر*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- ۱۴- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۹۲)، *معجم مفردات الفاظ القرآن*، بیروت: دارالفکر.
- ۱۵- رمضان، عبد التواب (۱۳۶۷)، *مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی*، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- ۱۶- زرکشی، محمد بن بهادر (۱۴۰۸)، *البرهان فی علوم القرآن*، بیروت: دارالفکر.
- ۱۷- زمخشری، محمود بن عمر (۱۳۶۶)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دارالکتب العربی.
- ۱۸- سلطان علی شاه، سلطان محمد بن حیدر (۱۴۰۸)، *بیان السعادة فی مقامات العبادة*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ۱۹- سیبویه، عمر بن عثمان (۱۴۰۴)، *الکتاب*، قم: نشر ادب الحوزه.
- ۲۰- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۳)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ۲۱- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۹)، *معجم البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: مکتبه العلمیة اسلامیة.

- ۲۲- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- ۲۳- عسکری، ابوهلال (۱۳۶۳)، *فروق فی اللغة*، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۲۴- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۳۶۳)، *العین*، قم: هجرت.
- ۲۵- مختار عمر، احمد (۱۳۸۵)، *معناشناسی*، ترجمه سیدحسین سیدی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۲۶- معین، محمد (۱۳۷۱)، *فرهنگ فارسی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۷- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتاب الاسلامیه.
- ۲۸- منجد، محمد نورالدین (۱۹۹۷)، *التراذف فی القرآن الکریم*، دمشق: دارالفکر.
- ۲۹- موسوی، نرجس، آذرتاش آذرنوش (۱۳۸۹)، «مفاهیم آیه در دوره پیش از اسلام»، *فصلنامه انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی*، دانشگاه تربیت مدرس تهران، شماره ۱۷.
- ۳۰- میر لوحی، سید علی (۱۳۹۲)، *ترادف در قرآن*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۳۱- نکونام، جعفر (۱۳۸۴)، «ترادف در قرآن کریم»، *مجله پژوهش دینی*، شماره ۱۲، صص ۸۳-۱۰۰.